در پاسخ

دکتر خورسندیان

بهمن ۱۳۸۶

رضا رهنما

فهرست موضوعات

۱- مقــدمــه: ۳

۲- نیکوکاران بــه بهشت مــی روند! ٤

۳- ارتباط علمی و به دور از اتهامهای ناروا! ٥

٤- نامه های نیرنگ آمیز و پاسخهای حکمت آموز! ٦ _۹

٥- یاری اهـل اسـلام و مبارزه با مـرتدان و گمـراهان! ۱۰ _۱٤

٦- باز هــم گذشــت از ناحیــه اســوه ایثــار! ۱٥ _۱٦

۷- غمیـــن مبـــاش خـــدا با ماســت! ۱۷ _۱۹

۸- اســـتدلال یا تنــاقـــض؟! ۲۰

۹- فدک و روایات تاریخی! ۲۱ _۲۷

۱۰- به امید آنروز! ۲۸ _۲۹

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ

در پاسخ

دکتر خورسندیان

مقدمه:

خـدایرا بـــر تمامی نعمتها و توفیقاتش سپاس می گزارم و بـــر پیامبران الهی به ویژه خاتم ایشان و اهل بیت و یاران آنحضرت درود مـی فـرستم. و از آفریدگار منّان برای بزرگوارانی که مرا با کتاب خدا آشنا نمودند، اعتلاء مقام، رفعت درجه و ازدیاد توفیق را خواستارم. همچنین از دوست گرامی جناب آقای دکتر خورسندیان تشکر می کنم که با ارسال مکتوب خویش، نظر اینجانب را در مورد کتاب "سقیفه" خواستار شده و موجب تنظیم مقاله حاضر گردیدند. امیدوارم ایـن مختصـــر، در بازنگـری باورهـا و مطابقت آن باکتاب همیشـــه به روز الهی مؤثر باشد.

وَ أُفَوِّضُ أمرِی إلَـی اللهِ
إنَّ اللهَ بَصیـــرٌ بِالعِبَادِ
بهمن ماه ۱۳۸۶

رضا رهنما

بِاسمِهِ تَعَالَی شَأنُهُ العَزِیزُ

جناب آقای دکترخورسندیان:

ضمن عـرض سلام و اعـلام وصـول مکتوب ارسالی، ذیلا نکاتی را یادآور می گردد:

۱- نیکوکاران به بهشت می روند!

درچهـار صفحـه اول نهایت تلاش خود را مبذول داشته اید تا چنین نتیجه گیری نمایید:

{... نمی توان انتظارداشت کسانی که در معرض اتمام حجت الهـی قـرار گرفته اند و حقوق پیامبر و امیرالمؤمنین واهل بیت آن بزرگوار را درزمینه اطاعت و نصرت و تسلیم، کتمان نموده اند در قیامت نیز مشمول غفران الـهی قرارگیرند...}

آری ما نیز معتقدیم کسانی که حقوق پیامبر(ص) و یا حق هرکس دیگر را که به صراحت کتاب و سنت اثبات شده، آگاهـانـه مـورد انکار قـراردهند، به همان میـزان از رحمت الهـی دورخواهند بود؛ و مطابق فرامین قرآن کریم هرکسی موظف است درحد توان خویش باحکومتهای طاغوتی و ائمّـــه جـــور مبارزه نمـوده و در پیـروی و نصرت پیشوایان عادل بکوشد. امّا پافشاری برحقوقی که خدایتعالی بدان تصریح نفرموده، و نیز غلو و زیاده روی درمورد شخصیتهای دینی، خلاف تعلیمات قرآن کریم و سنت پیامبر(ص) می باشد.

چنانچه از ائمه اهل بیت(ع) نیز روایات متواتری در مبارزه با غلو واره شده است.

همانگونه که ملاحظه فرموده اید عبارت پایانی روایت منسوب به امام باقر(ع) تصریح دارد که: « نیکوکاران از ایشان (یعنی غیر شیعه) را خداوند به فضل و رحمت خویش وارد بهشت می کند».[1] شما به استناد قسمت اول روایت سعی داشته اید آنرا نقض نموده، به شرایطی مقیّد سازید لذا برای رسیدن به مقصود، عبارت "مُحسِنُونَ مِنهُمْ" رابه معنی"مستضعفان ایشان" گرفته اید؛ درحالی که اولاً: در عبارت مذکور هیچگونه قیدی دیده نمی شود. ثانیاً: واژه ارزشمند"محسنون" در زبان قرآن و حدیث هرگز به"مستضعفان حق نایافته و گمراه" اطلاق نمی گردد. به هرحال در صورت وجود تناقض بین صدر و ذیل روایت، اعتراض به راویان آن برمی گردد، نه به کسی دیگر.

۲– ارتباط علمی
و دور از اتهامات ناروا!

درصفحه ٦ اظهار داشته اید:

{کتاب سقیفه نه تنها تفرقه افکنانه نیست بلکه از آنجاکه روایاتی از کتب اهل سنّت نقل کرده کتابی محققانه است. ولی کتابهایی از قبیل "نقد کتب حدیث" تفرقه افکنانه است.}.

دوست عزیز! چنانچه شما کتاب مزبور(نقد کتب حدیث) را مطالعه می فرمودید ملاحظه می نمودید که نویسنده محترم در آن کتاب تنها برخی از

[1] – اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹، باب دعائم الإسلام،شماره ٥

احادیث ضعیف و جعلی موجود در کتب شیعه را مورد بررسی و نقد قرارداده و ساحت مقدس ائمه اهل بیت علیهم السّلام را از ایراد سخنان سخیف دور دانسته است.

باکمال تأسف شما به این(؟) نیز اکتفا نکرده و ادامه داده اید:

{ در اینگونه کتابها مؤمنین واقعی به شرک متّهم و مهدور الدّم شناخته شده اند.}

شگفتا این سخنان از ناحیه همان کسی است که در نامه ضمیمه کتاب ارسالی، قصد خود را

{ارتباط علمی (و فقط علمی) در فضایی بدور از هرگونه سوء برداشت}
معرفی نموده و تأکیدداشته است که:

{ هیچ منظوری جز کشف حقیقت در فضایی آرام و بدور ازجنجالهای تبلیغاتی و اتّهام های ناروا ندارم.}

آیا این همان شیوه تحقیق علمی و برهانی است؟! یا اینکه از برهان قاطع دیگری در وراء این الفاظ نشان دارد!

۳- نامه های نیرنگ آمیز
و پاسخ های حکمت آموز

درصفحه ۸ نوشته اید:

{ نامه معاویه به محمد بن ابی بکر... به خوبی فضا و وضعیت جامعه آن زمان را ترسیم می کند و تصریح می کند که حق امیرالمؤمنین(ع) توسط پدر

محمد بن ابی بکر غصب شده و ایشان به اجبار و اکراه و تهدید ناگزیر به بیعت شده اند.}

اعتماد به اراجیف مملو از مکر و فریب و اتهامات بی اساس معاویه، به جای بهره گیری از سخنان ارزنده و پاسخ های افشاگرایانه امیرالمؤمنین علی(ع)، جای بسی تأمل و تأسف است!

دوست عزیز! از شما می پرسم: کدامیک از نامه های معاویه، که در "نهجُ البلاغه"، "وقعةُ صفّین"و سایر منابع آمده، صادقانه و عاری از نیرنگ بوده؟!

اینجانب درمقاله "سیاست اموی و صداقت علوی" برخی از نامه هایی را که معاویه به امام علی(ع) و اصحاب آنحضرت و سایرافراد نوشته، و گفتگوهایی که با آنان داشته آورده ام، پاسخهای امام(ع) را نیز ذکرکرده ام و نشان داده ام که چگونه او (معاویه) می کوشیده تا بافرافکنی و فریب درصفوف یاران امام(ع) ایجاد تفرقه نموده و با تکیه ای برشیخان شوم شام به مرادی که می خواسته برسد. حال آنکه امام(ع) در خنثی نمودن توطئه های او هرگز ذره ای از راه صداقت و تقوی نلغزیده است.

در آن مقاله، نامه مورد نظر شما و نامه مشابه آنرا که به امام علی(ع) نوشته است، آورده و پاسخ آنحضرت را نیز ذکرنموده ام. اینجا نیز به نامه مذکور اشارتی می شود تا مظلومیّت آن امام همام حتی دربین مدعیان دوستی آنحضرت (چه در زمان حیات و چه پس ازشهادت)، بیش از پیش آشکارگردد.

معاویه خطاب به امام(ع) می نویسد: « ...و (خداوند) از مسلمانان یارانی برای او(پیامبر) برگزید؛ او را بوسیله ایشان حمایت کرد و هریک از ایشان به اندازه مراتب و فضایل خود در اسلام، نزد او پایگاههایی داشتند. برترین ایشان در اسلام خلیفه بعد از او، سپس جانشین او و سومی خلیفه مظلوم عثمان بود که تو بر همه ایشان رشک بردی و با همه گردنکشی کردی و ما آن عصیان را در نگاه خشم آلود و گفتار ناهنجار و آه هایی که از دل برمی کشیدی و در تأخیر تو از بیعت با آنان دریافتیم و می دیدیم که به قهر و جبر کشانده می شدی تا با اکراه با ایشان بیعت می کردی. پس از بیعت به هیچیک از آنان بیش از پسرعمت حسد نمی بردی...»[۲]

پاسخ امام(ع) به نامه معاویه:

« ... به راستی روزگار نکته شگفتی را درباره تو از ما پنهان داشته بود اینک تو خود آن را بروزدادی و رسوایی فزودی. آنجا که آغاز کردی تا نعمت خدایتعالی را درحق پیامبر خود و در مورد ما به خود ما خبردهی و چونان کسی گشتی که خرما به"هَجَر" بَرَد ... و یادکردی که خداوند از مسلمانان یاورانی برای او (رسولخداص) برگزید و بوسیله ایشان یاری اش داد و آنان را به اندازه فضایلشان در اسلام، نزد او پایگاههایی بود. و ادعاکردی برتراز همه ایشان و نیکخواه ترین آنان نسبت به خدا و پیامبرش، آن خلیفه و جانشین آن خلیفه بوده اند. به جان خودم سوگند که پایگاه ایشان

---

[۲]- وقعة صفّین: اثرنصربن مزاحم منقری، صفحه۸۷ و پیکار صفین(ترجمه وقعة صفبن، مترجم: پرویز اتابکی)، صفحه ۱۲۳و۱۲۴

در اسلام بزرگ است و لطمه برآن دو، زخم سختی بر پیکر اسلام می باشد. خداآن هردو را بیامرزد و به بهترین پاداشی جـزاشـان دهـد...»[۳]

و بنابرآنچه درنهج البلاغه آمده است امام(ع) در مورد امتیاز و ترتیب درجات خلفا که معاویه بر آن تأکید داشته، می فرماید:

« وَ مَا لِلطُّلَقَاءِ وَ أَبنَاءِالطُّلَقَاءِ وَ التَّمْیِیزَ بَینَ المُهَاجِرِینَ الأَوَّلِینَ وَ تَرتِیبَ دَرَجَاتِهِمْ وَ تَعرِیفَ طَبَقَاتِهِمْ ؟! = آزاد شدگان و فرزندان آزاد شدگان را با امتیازبندی بین مهاجران اولیه و ترتیب درجات و شناساندن طبقات آنان چه کار؟!».[۴]

سپس امام(ع) به ردّ سایـر اتهامات معاویه از قبیل رشک نسبت به خلفا و نافرمانی در برابرآنان می پردازد.

ولـی معاویه همچنان سیاست " تفرقه بینداز و حکومت کن" را ادامه داده و تـز "جدایی بین اهل بیت و اصحاب" را تبلیغ می نمـود تا جایی که حتی امـر بر پاره ای از دوستان اهل بیت نیز مشتبه گردید و مبارزه با حکومتهای ستمگر و غاصب و موروثی، به تدریج به مخالفت و کینه ورزی نسبت به "سابقون اوّلون از مهاجران و انصار" تبدیل شد. همان کسانی که نه تنها در قرآن کریم بلکه در تورات و انجیل نیز خداوند از آنان به نیکی یاد کرده است.[۵]

---

[۳]- وقعة صفّین: اثرنصربن مزاحم منقری، جزء۲، صفحه۸۹ و پیکار صفّین، صفحه ۱۲۵

[۴]- نهج البلاغه: ترجمه و شرح فیض الإسلام، نامه شماره ۲۸

[۵]- اشاره به آیه شریفه ۲۹ از سوره مبارکه فتح

٤- یاری اهل اسلام
و مبارزهٔ با مرتدان و گمراهان

در صفحه ١٤ نوشته اید:

{ ذکر برخی جملات از اسناد تاریخی بدون درنظرگرفتن جایگاه جمله و مغفول گذاشتن فرازهای پیشین و پسین آن موجب انحراف از یک نتیجه گیری منصفانه می شود ... چنانچه توضیحات مؤلف(سقیفه) را از صفحه ١١٦ بازخوانی کنید و چنانچه به قسمت بالای نامه امیرالمؤمنین عنایت فرمایید ملاحظه خواهید کرد که آن حضرت تصریح کرده اند که "احقّ" به جانشینی پیامبر می باشند. و علت اقدام خود را جلوگیری از ارتداد مردم و نابودی دین پیامبر و رخنه و نابودی دین می دانند که مصیبت آن از مصیبت حکومت نکردن بسی بزرگتر است.}

سپس رجوع به متن کامل نامه ٦٢ راتوصیه نموده و نوشته اید:

{جالب آنکه در ادامه نامه٦٢ آمده است: إِنّی مِنْ ضَلالِهِمُ اَلّذِي هُمْ فِيهِ وَ الْهُدَى اَلّذِي أَنَا عَلَيهِ لَعَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ نَفسِي وَ يَقِينٍ مِن رَبّى}

و آنگاه به نشانه پیروزی ادامه داده اید:

{به راستی کسانی که آن حضرت در مورد ایشان می فرماید: « من به گمراهی آنان مطلعم» در حالی که مدعی جانشینی پیامبر شده اند، چه کسانی هستند که جنابعالی سنگ آنان را به سینه می زنید؟}

دوست عزیز! قبل از آنکه گمراهان مورد نظرِ امام(ع) در نامه مزبور را برایتان روشن نمایم، از شما تقاضا دارم سخن نویسنده کتاب سقیفه را با کلام امام(ع) با دقت نظر مقایسه نمایید:

مؤلف کتاب درصفحه ۱۱۶ نوشته اند:

{ بیعت امیرالمؤمنین پس از شش ماه از سر اکراه و فقط به جهت حفظ اسلام و بدون هیچ رضایتی انجام گرفت، تنها بیعتی ظاهری و دست به دست مالیدنی بود و بس.}

و درصفحه ۱۱۸ عین نامه امام(ع) را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آورده که می فرماید:

{... پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام رخنه و ویرانی ببینم که مصائب حاصل از این دو، بسیار عظیم تر باشد بر من تا از دست دادن حکومتی که کالای چند روزه بیش نیست و آنچه از آن حاصل می شود از میان می رود ... پس در این هنگام خود با پای خویش به نزد ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم و در هنگامه این پیشامدها قیام کردم تا اینکه باطل نابود شد و کلمةالله (اسلام)، همچنان که برتر بود باقی ماند، هرچند که کافران ناخوش باشند.»}

اولاً: عبارت "اکراه و اجبار و عدم رضایت"، با کلام حضرت امام(ع) که می فرماید:

« به جهت حفظ اسلام، باپای خویش نزد ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم»،[6] مباینت دارد. لذا تفسیر و برداشت نویسنده کتاب سقیفه از سخن امام(ع) که "بیعت آنحضرت ظاهری و دست به دست مالیدنی از سر اکراه بود"، تفسیر " مَالا یَرْضَی صَاحِبُهُ" و تحریف شخصیت آن امام بزرگوار است. وقتی از نظر آنحضرت بیعت با ابوبکر و یاری اهل اسلام و صرفنظر کردن از شایستگی و برتری خود برای خلافت، موجب حفظ اسلام گردیده، آیا خروج از خط اقتدا و ائتمام آن امام بزرگوار می تواند عمل شایسته ای به حساب آید؟!

ثانیاً: کلام امام(ع) چنان رسا و روشن است که تمام دیگر نقل های متناقض نویسنده سقیفه را نیز نقش بر آب می کند. نقل هایی از قبیل "آتش زدن درب خانه حضرت زهرا(س)"[7] و" بردن حضرت امیر(ع) با زور و تحمیل" و "بیعت گرفتن اجباری از آن حضرت" و یا "مجبور شدن آنحضرت در اثر زمزمه عثمان!"[8] و... (اگرچه خود این نقل ها نیز نه با یکدیگر هماهنگی دارند و نه باشخصیت آن امام بزرگوار سازگارند!)

ثالثاً: نه تنها صاحب کتاب سقیفه بلکه شما نیز در صفحه ۱۵ نامه خود از اظهارات امام(ع) در مورد بیعت با ابوبکر برداشتی معکوس داشته اید؛ چنانکه نوشته اید:

---

[6]- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج٦، صفحه ٩٤، چاپ ایران، بنا بر نقل و تأیید سید مرتضی عسکری در کتاب سقیفه، صفحه ۱۱۸

[7]- کتاب سقیفه: صفحه ۱۱۰ وپاورقی صفحه ۱۰۳

[8]- کتاب سقیفه: صفحه ۱۱۷

{آنحضرت از نابودی دین کـه حاصل غصب حق اوست اظهار نگرانی می کند}

دوست عـزیـز! در صورت درستی برداشت شمـا، امام(ع) باید برای جلوگیری از نابودی دین، به هـر وسیله ای که شده مانع غصب گردد؛ نه اینکـه با بیعت خود و یاری آنان، باطل نابـود شـده و دیـن قـرار یابد! (وَاطمَأَنَّ الدِّینُ وَ تَنَهنَهَ)[9]. به عـلاوه مگـر خـود شمـا در صفحـه قبل(ص ١٤): ننوشته اید:

{- امام(ع)- علت اقدام خود را جلوگیری از ارتداد مردم و نابودی دین پیامبر و رخنه و نابودی دین می دانند که <u>مصیبت آن از مصیبت حکومت نکردن</u> بسی بزرگتر است.}

آری آن بـزرگـوار به خاطـر جلوگیـری از ارتداد و رخنه در دین، ازحکومت دنیوی گذشت. اما شمـا دوست عزیز بیندیشید که به <u>کدامین مصیبت</u> دامن می زنید! و در <u>کدامین خط</u> گام بر مئ دارید! آیا این همان خطی نیست که معاویه در نامه هایش (از جمله نامه به محمدبن ابی بکر)، ساخته و پرداخته است؟! از طرفی می گوید: «خلافت حق امام(ع) بوده که توسط ابوبکر و عمر غصب گردیده! (یک شیعه دو آتشه!)»؛ از طرفی نیز ادعا می کند: « آن دو نفر شایسته ترین فرد بعد از رسول خدا(ص) بودند و من دنباله رو آنانم! (سنی چهار آتشه!)».

آری آتش تفرقه را او برافروخت؛ زنهار که ما دامن نزنیم!

---

[9]- نهج البلاغه: نامه شماره ٦٢

اما در مورد آن جمله امام(ع) که فرموده است: « من از گمراهی که آنان درآنند و هدایتی که من برآنم، آگاهم...»

چنانچه علائق مذهبی مانع دقت شما نمی شد درمی یافتید که در این قسمت از نامه، امام(ع) به معاویه و سپاه شام اشاره دارد؛ در صورتی که قسمت اول در رابطه با بیعت با ابوبکر و یاری اهل اسلام در مبارزه با مرتدان است. اگر شما تنها به آن یک جمله اکتفا نمی کردید و بقیه نامه را نیز مطالعه می نمودید ملاحظه می کردید که حضرت می فرماید:

«آیا نمی بینید که سرزمینتان ازدست رفته و به شهرهایتان ظفریافته اند؟! خدا شما را بیامرزد به جنگ با دشمن خویش حرکت کنید...»

چطور برای شما روشن نیست که امام(ع) این مطالب را در زمان خلافت خویش به سپاه خود فرموده است؟! فرض کنیم شما درنتیجه گیری خود شتاب نموده و بقیه نامه را مطالعه نفرموده باشید؛ چگونه بپذیریم که شما جمله قبل از آنرا ندیده باشید که حضرت می فرماید:

« بخدا قسم ! اگر من به تنهایی با ایشان روبرو شوم و آنها همه روی زمین را پر کرده باشند باک نداشته و نمی هراسم.»

حتی فیض الاسلام نیز توضیح داده است که منظور امام(ع) معاویه و سپاهش می باشند.[۱۰]

دوست عزیز! ملاحظه می کنید که با کمال تأسف باید توصیه های شما را عینا به خودتان باز گردانده و بگوییم:

---

[۱۰]- نهج البلاغه: ترجمه و شرح فیض الاسلام، صفحه ۱۰۴۲ سطر ۳

۱- « برادر عزیز! ذکر برخی جملات از اسناد تاریخی بدون درنظرگرفتن جایگاه جمله و مغفول گذاشتن فرازهای پیشین و پسین آن موجب انحراف از یک نتیجه گیری منصفانه و محققانه می شود!!»[۱۱]

۲- « دوست عزیز! از شما انتظار می رود بین خود و خدای خود، در نقد و بررسی موضوعات از شیوه های پژوهشی و تحقیقی علمـی و بدور از تعصب تبعیت کنید و با قضاوتی شتابزده، خود را پیروز میدان و کاشف... ندانید.»[۱۲]

۵- باز هم گذشت

از ناحیـه اسـوه ایثـار!

در صفحه ۱٦ نوشته اید:

{امام(ع) هنگام بیعت مـردم با عثمـان می فرماید: سوگند به خدا که من تسلیم می گردم مادامـی کـه امور مسلمین به سلامت باشد و حال آنکه در این موضوع(بیعت مردم باعثمان) جور و ستمی *تحقق نیافته مگر به صورت خاص بر من}*

دوســت گــرامـی! عبارات فوق با نظریه شما و نویسنده کتاب سقیفه که تمام انحرافها و مصیبتها را ناشی از کنارگذاشتن امام(ع) از خلافت می دانید، مغایر و متناقض است. چطور می شود با غصب خلافت الهی امـور مسلمین بـه

---

[۱۱]- ازسفارشات آقای خورسندیان در صفحه ۱٤ مکتوب ارسالی

[۱۲]- ازسفارشات آقای خورسندیان در صفحه ۱٤ مکتوب ارسالی

سلامت بوده و بر هیچ کسی جز امام(ع) ستمی نرفته و امام(ع) دربرابر آن تسلیم گردد؟!

در صفحه ۱۷ نقل کرده اید که امام(ع) در مورد جریان پس از رسولِ خدا(ص) فرموده است:

{پس در آن هنگام دیدم جز اهل بیتم مرا معین و مدافع و کمک کاری نیست لذا دریغم آمد مرگ آنان را برباید...}

در اینجا این سؤالها به ذهن می رسد که: چرا جز اهل بیت ایشان کسی مدافع حق نبوده؟ آیا باورکردنی است کسانی که تا دیروز همراه رسولِ خدا(ص) و به فرمان آنحضرت در دفاع ازحق، در میدانهای جهاد با خویشان و نزدیکترین کسان خود می جنگیدند و از خانه و اموال خود گذشته و هجرت می نمودند اکنون تا این اندازه از فرمان خدا و رسول خدا(ص) فاصله بگیرند؟! اگرچنین بوده پس چرا خدایتعالی آنها را در کتابش ستوده؟! بعلاوه چرا امام(ع) از مرگ فرزندان و اهل بیت خود هراس داشته؟! آیا این سخن انسان را به یاد آن ضرب المثل معروف نمی اندازد که می گویند: "مرگ خوب است اما برای همسایه"؟!

سوءتفاهم نشود اعتراض ما العیاذ بالله به ساحت مقدس امام(ع) نیست؛ بلکه شک ما در صحت صدور این سخنان از آن بزرگوار است.

۶- غمین مباش

خــدا با ماســت!

درصفحه۱۸ اظهارداشته اید:

{در مورد یار غار پیامبر که قصد مدح وی را دارید جـز ذم چیزی در آن نمی بینم.}

و شرح داده اید که:

{اگرحزن از روی اطاعت بود، پیامبر(ص) آنرا نهی نمی نمود.}

برادرمحترم! چنانچه این استدلال و نتیجه گیری شما درست باشد، در مورد آیات زیر که خداوند رسول گرامی اش را با فعل نهی مورد خطاب قرار می دهد نیز صادق خواهد بود:

۱- « وَلاتَعجَلْ بِالقُرْآنِ قَبلَ أنْ يُقضَى إلَيکَ وَحيُهُ = پیش از آنکه نزول وحی به سوی تو پایان پذیرد، به قرائت آن (آیات) شتاب مکن.»[۱۳]

۲- « لاتُحَرِّکْ بِهِ لِسَانَکَ لِتَعجَلَ بِهِ إنَّ عَلَينَا جَمعَهُ وَ قُرآنَهُ...= زبانت را بــرای شتاب در خواندن آن (آیات) به حرکت در نیاور. درحقیقت گردآوری و تدوین آن بـه عهـده ماست.»[۱۴]

۳- « وَ لاتَحزَنْ عَلَيهِمْ وَ لاتَکُ فِي ضَيقٍ مِمَّايَمکُرُونَ = برآنان اندوهگین مباش و از آنچه مکرمی ورزند، دل تنگ مدار.»[۱۵]

---

[۱۳]- طه/۱۱۴

[۱۴]- قیامة/۱۶

[۱۵]- نحل/۱۲۷

آیا تکرار آیات توسط رسول خدا(ص) به هنگام نزول وحی، از روی عدم اطاعت بوده یا به عکس از اشتیاق و علاقه و احساس مسئولیت بیش از حد آنحضرت حکایت دارد؟!

آیا غمین بودن پیامبر(ص) برای کفار و دلسوزی آنحضرت به حال آنان و نگرانی اش در مورد مکر ایشان، نعوذ بالله معصیت خدا بوده یا به عکس بر ایمان و صداقت رسول گرامی دلالت دارد؟!

نتیجه اینکه کاربرد فعل نهی همیشه برای بازداشتن از گناه و خطا نبوده بلکه گاه برای ارشاد و راهنمایی و گاه نشانه عنایت و محبّت است.

در مورد عبارت قرآنی«إِنَّ اللهَ مَعَنَا = خدا باما است»، که رسول خدا(ص) به یار غار خود (ابوبکر) فرموده، نوشته اید:

{خداوند کی، باچه کسی و با چه چیزی نیست؟}

و آیه شریفه سوره مجادله را شاهد آورده اید که فرموده است:

{« هیچ نجوایی بین سه نفر نبوده مگر اینکه خداوند چهارمین آنهاست؛ و نه بین پنج نفر مگر اینکه خداوند ششمین آنهاست، و نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن مگراینکه هرجا که باشند خداوند با ایشان است. سپس در روز قیامت به آنچه عمل کرده اند آگاهشان می کند.»}

باکمال تأسف شما" معیّت = همراهی" را در دو آیه شریفه به یک معنا تصور کرده، و به اشتباه رفته اید! درحالیکه درآیه دوم همراهی به معنی حضور و تسلط و احاطه علمی است؛ چنانکه در مقطع آیه بدان تأکید شده است. همچنین است درآیه شریفه « هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ وَاللهُ بِمَاتَعمَلُونَ بَصِيرٌ= او با شماست

به هرجا که باشید و خداوند بر آنچه انجام می دهید بیناست.».[۱۶] ولی در آیه قبل (یعنی درآیه مورد نظر)، همراهی به معنای تأیید و نصرت است، که شامل حال هرکسی نمی شود. چنانکه فرموده است: «إنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِینَ= خداوند با صابران است».[۱۷] «إنَّ اللهَ مَعَ المُؤْمِنِینَ = خداوند همراه مؤمنین است ».[۱۸] « إنّ الله لَمَعَ المُحسنِینَ = قطعا خداوند با نیکوکاران است »[۱۹] و « إنّ اللهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ الَّذِینَ هُمْ مُحسِنُونَ = یقینا خداوند همراه پرهیزکاران و نیکوکاران است ».[۲۰]

لطفا قبول زحمت فرموده حداقل به کتاب "المُفرَدَاتُ فِی غَرِیبِ القُرْآنِ" اثر "راغب اصفهانی" مراجعه نمایید که در ذیل کلمه "مع" نوشته است:

{ مَعَ یَقتَضِی الإجتِمَاعَ إمّا فِی المَکَانِ ... أوْ فِی الزَّمَانِ ... أوْ فِی الشَّرَفِ وَ الرُّتبَةِ. وَ یَقتَضِی مَعنَی النّصرَةِ وَ إنَّ المُضَافَ إلَیه لَفظ مَعَ هُوَ المَنصُورُ نَحوُ قَوْله« لاتَحزَنْ إنَّ اللهَ مَعَنَا» أیْ الّذِی یُضَافُ إلَیه فِی قَوْله«اللهُ مَعَنَا» هُوَ مَنصُورٌ، أیْ نَاصِرُنَا. = لفظ "مَعَ" معنای اجتماع (و همراهی) در مکان ... یا در زمان ... یا در شرف و مرتبه را اقتضا دارد. و نیز مقتضی معنی نصرت است، و (بنابراین) مضافٌ إلیه لفظِ "مَعَ" همان یاری شده می باشد. مانند قول خدایتعالی که

---

[۱۶]- حدید/۲۷

[۱۷]- بقرة/۱۵۳

[۱۸]- أنفال/۱۹

[۱۹]- عنکبوت/۶۹

[۲۰]- نحل/۱۲۸

فرموده است: « لاتَحزَنْ إنّ الله مَعَنَا»، یعنی کسی که در قول خدایتعالی(الله مَعَنَا)، لفظ مع به آن اضافه شده، همان یاری شده می باشد. پس مَعَنَا یعنی یاور ما}

نتیجـه اینکـــه: « لاتَحزَنْ إنَّ اللهَ مَعَنَا» یعنی: غمین مباش مطمئنـًا خدا یاورِ ماست.

۷– استدلال یا تناقض ؟!

دوست گرامی! شمـا در صفحه اول نامـه خود در مورد کتاب سقیفه اظهارداشته اید:

{ ویژگی این کتاب ارائه مدارک مهمی از کتابهای معتبر اهل سنت است}؛ و آنرا

{کتابی علمی و متین و دارای منطق استدلال} به شمار آورده اید.

باید یادآور شوم که به صرف یافتن روایتی مطابق با پیش فرض خود در یکی از منابع فِرَق اسلامی، نمی توان به صحت آن یقین نمود؛ زیرا جز کتاب خدایتعالی هیچ کتابی تمام مطالبش قطعی و یقینی نمی باشد. بسا روایاتی که مؤلفی در کتابی آورده وسپس توسط خود او یادیگران مورد نقد و بررسی قرارگرفته است. همانگونه که مطلع هستید قدیمی ترین و مهمترین کتاب روائی شیعی کتاب "اصول کافی" است؛ ولی همین کتاب معتبر نیز از داشتن روایاتی ضعیف و جعلی عاری نمی باشد. به عنوان مثال حاوی روایاتی دالّ بر تحریف قرآن کریم است که درحال حاضر علمای بزرگ نه تنها بدان اعتقاد ندارند، بلکه با دلایل متقن عقلی و نقلی عدم تحریف کتاب خدا را اثبات می نمایند.

بسیاری از روایات و نقل قول های ذکرشده در کتاب سقیفه نیز با حقایق قرآنی و واقعیتهای تاریخی و احادیث متواتر و قطعی هماهنگی ندارند؛ ولی از آنجا که مؤلف کتاب آنها را با باورهای خود همسو یافته، بدون توجه به ضعف وحتی تضاد موجود بین آنها به گزینش پرداخته تا با این نحو استدلالِ (جدلی و نه برهانی)، به مقصود خویش نایل آید.

این روش را در آثار برخی خاورشناسان غربی و اسلام ناشناسان از دین برگشته شرقی نیز می توان مشاهده نمود.[۲۱]

۸- فدک و روایات تاریخی

از جمله روایات تاریخی متناقض نقل قولهای مربوط به"فدک" می باشد که در کتاب سقیفه به آنها استشهاد شده است. ذیلا ۸ روایتِ مزبور در دو گروه مورد بررسی قرار می گیرد:

الف – روایاتی که از هبه و بخشش فدک توسط رسول خدا(ص) حکایت دارند:

۱ – فدک را پیامبر(ص)به حضرت زهرا(س) بخشیده بود و آن حضرت در آن تصرف کرده بود، ... با اینهمه، ابوبکر، فدک را از آن حضرت گرفت. حضرت زهرا(س)گفت: « فدک را به من بازگردانید، زیرا پیامبر(ص) آن را به

[۲۱]– در این زمینه به کتابهای " نقد آثار خاور شناسان"، "خیانت در گزارش تاریخ" و "دین ستیزی نا فرجام" از آثار ارزنده و محققانه استاد سید مصطفی حسینی طباطبائی مراجعه نمایید. ضمنا نقل قول ها و اظهار نظرهای متناقضی که ناشر کتاب سقیفه بـه عنـوان پیـشگفتار از "مادلونـگ" خاورشـناس آلمانی الأصل آورده نیز مؤیّد این موضوع است.

من بخشیده است ». به آنحضرت گفتند: شاهد بیاور؛ ... حضرت زهرا(س) فرمودند: «آن هنگام که پیامبر آنرا به من واگذارکرد این دو شاهد بودند: علی(ع) و اُمّ أیمن. ابوبکر گفت: نمی شود! در شهادت دادن باید یا دو مرد یا یک مرد و دو زن باشند.} [۲۲]

۲ - { در روایتی دیگر آمده است که خلیفه، پس از اقامه شهادت شهود، تصمیم گرفت که فدک را به حضرت زهرا(س) بازگرداند؛ پس، در ورقه ای از پوست، قباله فدک را به نام حضرت زهرا(س) نوشت، لکن عمر سررسید و قباله را پاره کرد.} [۲۳]

۳ - { غلامی از غلامان پیامبر به نام رباح، نیز به حقانیت حضرت زهرا(س) گواهی داد.} [۲۴]

۴ - { علاوه برآن از پیامبراکرم(ص) نامه ای باقی مانده است که در آن، رسول اکرم(ص)، مالکیت حضرت زهرا(س) را بر فدک تصدیق کرده اند.} [۲۵]

باتوجه به روایات فوق سؤالات زیر مطرح می گردد:

[۲۲] - سقیفه: صفحه ۹۵، سطر ۱۰ به بعد

[۲۳] - سقیفه: صفحه ۹۶، سطر ۳

[۲۴] - سقیفه: صفحه ۹۶، پاورقی

[۲۵] - سقیفه: صفحه ۹۵، پاورقی

۱- آیا باورکردنی است که موضوعی با این درجه از اهمیت در بین یاران پیامبر(ص) هیچ شاهدی نداشته باشد؟! و تنها دو نفر آن هم از درون خانواده ای که مدعی آن بوده اند، برآن گواهی دهند!

۲- آیا این بخشش به طور خصوصی و تنها درحضور دو یاسه نفر صورت گرفته؟!

۳- سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار، بلال، جابر، و بنی هاشم کجا بودند که با شهادت خود مانع این غصب شوند؟ یا حداقل به پاره کردن سند مالکیت توسط عمر(بنابر روایت دوم)، اعتراض نمایند؟!

٤- چـرا روایت دوم و سوم و چهارم خلاف روایت اول را می رساند؟!

٥- اگر طبق روایت چهارم نامه ای ازحضرت رسول(ص) مبنی برتصدیق مالکیت حضرت زهرا(س) موجود بوده، دیگر به ارائه شهود چه نیازی بوده است؟!

٦- نامه مذکور در آنروز کجا و در اختیار چه کسی بوده؟ و چرا ارائه نشده؟

۷- چرا حضرت زهرا(س) و امام علی(ع) از آن نامه بی اطلاع بودند؟!

بنابراین هر یک از چهار نقل تاریخی مزبور ناقض سه نقل دیگر است و به طور قطع و یقین سه قول از اقوال چهارگانه فوق ساختگی و دروغ می باشد. آیا برآن قول واحد و ظنی و اختلاف انگیز و مشکوکی که می ماند، می توان اعتماد نمود؟! اصولا آن قول کدام است؟!

ب- روایاتی که فدک را میراث پیامبر(ص) و حضرت زهرا(س) را تنها وارث آنحضرت بشمار می آورد:

۱- {... علی(ع) گفت: ما از هر کس دیگر (در تصرف ماترک) به رسول خدا سزاوارتریم. من (عمر) گفتم: و آنچه مربوط به خیبر است؟ گفت: آری... گفتم: هرچه که به فدک مربوط می شود؟ گفت: آری ...}[۲۶]

۲- درصفحه ۹۶ تحت عنوان غصب ارث پیامبر(ص) روایتی را آورده که {حضرت زهرا(س) بدون اینکه نام فدک را به میان آورد از ابوبکر در مورد اثاث خانه و زمین های زراعی و باغهای پیامبر طلب ارث کرده است.}

۳- درصفحه ۹۸ طی روایتی طولانی آورده است که: {حضرت زهرا(س) درمسجد در حضور گروهی فشرده از مهاجر و انصار به مطالبه فدک برخاسته و فرموده است: « شما اکنون چنین گمان می برید که ما از پیامبر ارث نمی بریم؟ مگر در پی قوانین و احکام دوره جاهلیت هستید ... ای پسر ابوقحافه تو از پدرت ارث می بری ولی من از پدرم ارث نمی برم؟ ... اینک فدک چون شترهای مهار کشیده و پالان نهاده ارزانی ات باد ...} سپس رو به انصار کرد و فرمود:

« ای گروه برگزیدگان! ای بازوان ملت و نگهبانان اسلام! شما چرا در یاری من سستی می ورزید و مرا کمک نمی کنید؟ ... چه زود آئین خدا را تغییر دادید و شتابان بدعتها نهادید ...

---

[۲۶]- سقیفه: صفحه ۹۶ ، پاوقی

با شمایم ای فرزندان قبیله! دربرابر چشمانتان ارث پدرم را غصب می کنند و فریاد دادخواهی ام را می شنوید ولی کاری نمی کنید در حالی که نیرو و نفر دارید و از احترام و تکریم برخوردارید. نخبگانید که خدایتان بر کشیده و نیکانی که بر گزیده ...

من آنچه را که گفتنی بود با شما در میان گذاشتم؛ گرچه ازخواری و زبونی و واپسگرایی تان آگاهی داشتم. اینک این (فدک) شما را ارزانی باد.»}

سپس (برطبق نقل مؤلف): *{ابوبکر طی سخنانی اظهار داشت که: من خود از پیامبر خدا شنیده ام که فرمود: ما پیامبران، طلا و نقره و زمین و اموال و خواسته و خانه ای به ارث برجا نمی گذاریم، بلکه ارث ما ایمان و حکمت و دانش و سنت است ...}*[۲۷]

٤- مؤلف کتاب ادامه می دهد: *{بنابه روایت کتاب ... حضرت فاطمه(س) پس از سخنان ابوبکر با اشاره به آیات « وَ وَرِثَ سُلَیمَانُ دَاوُدَ » و « فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنکَ وَلِیّا یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ » و...، فرمود: آیاخداوند شما را به آیه ای ویژه امتیاز بخشیده و پیامبرش را از آن مستثنا کرده است؟ ... من آنچه را باید می گفتم، گفتم. من می دانم که شما چه اندازه سست هستید و نمی خواهید کمک کنید ... این (فدک) از آن شما. این شتری که شما سوار شده اید پایش زخمی است.}* [۲۸]

---

[۲۷]- سقیفه، صفحه ۱۰۱، سطر ٦ به بعد

[۲۸]- سقیفه، صفحه ۱۰۱

کاملا پیداست که در این گروه از روایات گرد آوری شده توسط مؤلفِ کتاب سقیفه، فدک میراث رسول خدا(ص) محسوب شده، که حضرت زهرا(س) آن را تحت عنوان ارث مطالبه می نموده است.

درحالی که گروه روایات قبلی فدک را ملکی به شمار می آوَرَد که رسول خدا(ص) آن را به حضرت زهرا(س) بخشیده بوده است.

علاوه بر وجود چنین تناقض آشکاری بین دو دسته از روایات فوق در کتاب مذکور، اشکالات دیگری نیز بر روایات اخیر وارد است؛ که به ذکر چند مورد به عنوان نمونه اکتفا می گردد:

۱- باتوجه به اینکه رسول خدا(ص) به هنگام رحلت همسرانی داشته، چطور (برطبق این روایات) حضرت فاطمه(س) خود را وارث "منحصر به فرد" آنحضرت شمرده است؟ و از قول امام علی(ع) نقل شده که: « ما نسبت به تصرف ماترک رسول خدا(ص) - از جمله خیبر و فدک - از هرکس دیگری سزاوارتریم»؟!

۲- در روایت شماره۳، انصار با عباراتی متناقض مورد خطاب واقع شده اند: ازطرفی برگزیدگان، بازوان ملت، نگهبانان اسلام و نیکان برگزیده، و ازطرفی تغییردهندگان آیین خدا، بدعت گذارانِ خوار و زبون و افرادی و اپسگرا بشمارآمده اند!

۳- نکته مهم دیگر اینکه طبق روایت شماره۳ حضرت فاطمه(س) در مطالبه ارث خود به آیه۶ سوره شریفه مریم و آیه۱۶ سوره نمل استشهاد نموده، در حالی که آیات مذکور در رابطه با میراث معنوی است و نه میراث مادّی.

لـذا اینگونه تفسـیر و برداشتی از آیات از شخصیت بارز و آگاهی چون حضرت زهرا(س) بسیار بعید و غیر ممکن می باشد.

در سـوره شـریفه نمـل قبـل از عبـارت « وَ وَرِثَ سُلَیمَانُ دَاوُدَ ». سخن از علـم و فضـل حضـرت داود و حضرت سلیمان است که آن دو بزرگوار سپاسگزار آن نعمت الهی بوده اند. بنابراین ذکر بلافاصله ارث بردن سلیمان از داود نبی(ع) در مورد زمین و اغنام و اثاث منزل تناسبی با آیه قبل ندارد. به خصوص کـه مقطع آیـه شریفه نیز از سخن حضرت سلیمان در ارتباط با تعلیم الهـی و فضل آشکار او حکایت دارد.

در سوره مریم نیز اگر به سیاق آیات توجه شود روشن است که حضرت زکریا عرض می کند: « - خداوندا !- من در پی خود از وارثانم بیم دارم و همسـر من نازاست؛ برمن از نزدخویش میراث بری ببخش تا وارث من و خاندانم باشد». با توجه به اینکه قوم و خویشان حضرت زکریّا روحانی نمایان یهودی بودند کـه پیوسته در پـی آزار او بوده و حتی کمر به قتل آنحضرت بسته بودند و ایشان به فرمان خدایتعالی همچون سایر انبیاء الهی خود را وقف تبلیغ دین و ارشاد مردم نموده بود، نمی توان باورکرد که درآن شرایط و موقعیّت، مال و ثروتی بهـم زده و در آخـر عمـر دغـدغـه آن امـوال، فکـر او را چنان مشغول کـرده که از خدایتعالی فرزندی (میراث بری) را بخواهـد تا املاکش بـه او منتقل گردد! نکته دیگری که این قول تفسیری(میراث معنوی) را تأیید می کند اینست که آنحضرت به ذکـر "وارث من" اکتفا ننموده، بلکه گفته است: « تا وارث من و خاندان من باشد ». مسلّم است که ماترک آل یعقوب به فرزندان

خودشان می رسیده، نه به حضرت یحیی! بنابراین حضرت زکریا نگران اموال خود و خاندان یعقوب نبوده بلکه به قول استاد طباطبائی در تفسیر "بیان معانی در کلام ربانی": « خوف آن را داشته که پس از او دین خدا دست روحانی نمایانی بیفتد که به جای هدایت مردم، آنها را گمراه سازند».[۲۹] به عبارت دیگر موجب ایجاد انحراف در مسیر دیانت گردند.

چنانچه اشکال شود که علوم و معارف (دینی و غیردینی)، اکتسابی می باشند و نه ارثی! در این صورت پاسخ اینست: هر نعمتی که به انسان می رسد به خصوص آنچه از گذشتگان به انسان منتقل می گردد (اعم از امور اکتسابی و غیر اکتسابی) همه فضل و رحمتی است که خداوند آنرا به میراث می دهد. به عبارت دیگر نسلهای جدید میراث بران فرهنگ مادی و معنوی نسلهای گذشته اند. چنانکه فرموده است: « ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصطَفَينَا مِنْ عِبَادِنَا = سپس کتاب را به بندگان برگزیده خود به میراث دادیم ».[۳۰] همچنین درحدیث شریف نبوی(ص) آمده است که: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُالأنبيَاءُ = دانشمندان وارثان پیامبرا نند».

۹- به امید آن روز

برادرگرامی! امروزه دعوت به امور فرعی و اختلافی به نام دین، آن هم با دلایل ضعیف و شواهد متناقض، و رهاکردن امور اصلی و قطعی و

---

[۲۹]- تفسیر" بیان معانی در کلام ربّانی": از تقریرات استاد سیّد مصطفی حسینی طباطبائی"، ذیل آیه شریفه.

[۳۰]- فاطر/۳۲

فطری چون توحید که دعوت به ارزشهای انسانی و مبارزه باشـرک و اقسام ظلـم، نابـرابـری و دیکتاتوری است؛ موجب از بین رفتن تازگی و طراوت دیانت، و خروج آن از متن زندگی انسانها می گردد. حاصلش نیز جز افزایش جمعیّت فراریان و مخالفان دیانت چیز دیگری نخواهد بود. این همان خواست دشمن است که پیوسته درصدد هدم اسلام است. لذا از شمـا تقاضا دارم بیایید با اقتدا به امیرمؤمنان علی(ع) و به پیروی از کتاب و سنّت درحفظ وحدت اسلامی و برافراشتن پرچم توحید بکوشیم و بـه امیـد روزی باشیم کـه اندیشمندان اسلامـی با پذیرفتن اصل اخوت(!)، در فضایی علمی (وبـرابـر!) ودرکنـارهـم(!)، مسائل متنازعٌ فیها را به کتاب خدا (سبحانه و تعالی) وسنّت پیامبر(صلّـی الله علیه وآلـه وسلّم) ارجاع داده، موجب نزدیکی بیشتر دلهای مؤمنان به یکدیگر گردند.

وَ السَّـلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحمَـةُاللهِ وَ بَرَکَاتُـهُ
وَفَّقَـکُـمُ اللهُ وَ اِیّانا لِمَـایُحِبُّ وَ یَـرْضَی
۱۳۸۵/۱۱/۱۰ برادرتان رضا رهنما